



بیمه شدن مددجویان روستایی و عشایری سازمان بهزیستی

مراسم امضای تفاهم نامه میان سازمان بهزیستی کشور و صندوق بیمه اجتماعی کشاورزان، روستاییان و عشایر با حضور و حید قبادی دانا، رییس و جمعی از معاونان و مدیران سازمان بهزیستی کشور و علی شیرکانی، مدیرعامل صندوق بیمه اجتماعی کشاورزان، روستاییان و عشایر و همچنین با حضور مجازی مدیران کل هر دو نهاد برگزار شد. قبادی دانا در این مراسم گفت: «با تسهیلات خوبی که دولت فراهم کرده شاهد بودیم که در روزهای گذشته حدود یک میلیون و ۴۰۰ هزار نفر از افراد حاضر در روستاها و عشایر مشمول بیمه اجتماعی شدند. با توجه به اینکه بخشی از مددجویان سازمان بهزیستی و کمیته امداد به عنوان سازمان های حمایتی در روستاها حضور دارند، زمینه ای فراهم شد تا این افراد نیز بتوانند از امکان به وجود آمده نیز استفاده کنند.» رئیس سازمان بهزیستی کشور ادامه داد: «البته در گذشته حدود ۵۰ هزار نفر از مددجویان ما که زنان سرپرست خانوار و یا فرزندان سازمان بهزیستی ساکن در روستاها بودند، تحت پوشش بیمه اجتماعی قرار داشتند که ۱۰ درصد حق بیمه را دولت و ۵ درصدی که مربوط به بیمه بود را سازمان بهزیستی از محل اعتبارات خود پرداخت می کرد، اما اکنون با امکان به وجود آمده و طبق تفاهمنامه ای که امضا شد ۳۵۰ هزار نفر دیگر از مددجویان ساکن در روستاها و عشایر تحت پوشش این بیمه اجتماعی قرار می گیرند و می توانند علاوه بر بیمه درمان از شرایط بازنشستگی برخوردار شوند.» بنابر اظهارات قبادی دانا، از ۳۵۰ هزار نفر حدود ۳۰۰ هزار نفر از افراد دارای معلولیت و حدود ۵۰ هزار نفر از زنان سرپرست خانوار و فرزندان سازمان هستند. وی ادامه داد: «با این امکان شرایط برخورداری از خدمات تأمین اجتماعی برای این افراد با همکاری صندوق بیمه روستاییان و عشایر بیش از پیش فراهم می شود و شرایطی را ایجاد می کند این افراد که دارای سن ۱۸ تا ۵۰ سال هستند، بعد از دوره بازنشستگی از حقوق و مزایای بازنشستگی برخوردار شوند. هدف ما این است که تا جای ممکن وابستگی مددجویان به مستمری به حداقل برسد. یکی از راه های توانمندسازی آنان این است که با امید به آینده در سنین بالای ۵۰ سال و در شرایط بازنشستگی بتوانند امکانات حداقلی را بدون وابستگی به مستمری برای خود فراهم کنند.» وی در بخش دیگری از صحبت های خود اظهار داشت: «امید است با همکاری دولت و تأمین اعتبارات لازم، بعد از یک سال نیز این روال ادامه یابد و حق سهم بیمه شده به طور کامل توسط دولت در سال های بعد نیز تأمین شود.» علی شیرکانی نیز در این مراسم گفت: «با پیگیری های وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی طرح پوشش بیمه بیش از یک میلیون و ۴۰۰ هزار خانوار روستایی و عشایری به تصویب دولت رسید که در سال جاری اجرا خواهد شد.» وی ادامه داد: «با توجه به اینکه در این صندوق ۵ درصد حق بیمه توسط فرد و ۱۰ درصد باقیمانده توسط دولت پرداخت می شود، اما بر اساس این طرح دولت در سال اول صد درصد حق بیمه را پرداخت و این میزان به طور نسبی در سال های آتی کاهش می یابد تا به همان نسبت ۵ به ۱۰ موجود برسد.»

این استقلال هیجان انگیز!

سر نوشت دختران و پسران بهزیستی پس از ۱۸ سالگی چه می شود؟

اولش هیجان انگیز است، هم هیجان انگیز هم ترسناک. گسترده است و می توان از زوایای مختلف به آن نگاه کرد. یکی در نوزادی به پرورشگاه سپرده می شود. دیگری کودکی و آن یکی شاید نوجوانی و هر کدام شرایط خاص خودشان را دارند. می گویند نوزاد، در کی از زندگی و جدایی از خانواده ندارد؛ البته اگر خانواده ای در کار باشد. اما زندگی از زمانی شروع می شود که بزرگ می شوی و می خواهی خودت را با شرایط جدید وفق دهی. بسیاری از کودکان که به پرورشگاه ها تحویل داده می شوند یا خانواده ای ندارند. بودن در کنار بچه های بهزیستی، سخت است. باید هم روانشناس باشی، هم با حوصله؛ مادر هم نباشی. باید مادرانه برخورد کنی. بفهمی و درک کنی و همه بچه ها را از خود بدانی. غیر از این هم نمی توان بود. سن مدرسه سن عجیبی است. هر چقدر هم می خواهی خودت را به جای آن کودک شش ساله بگذاری امکان ندارد بتوانی شرایطش را درک کنی؛ مگر اینکه تجربه کرده باشی. می گویند معمولاً در مدارس متفاوت آنها را ثبت نام می کنند تا انگشت نما نشوند. سن سختی است. اینکه ببینی کودکی با پدر و مادرش می آید. یا اصلاً ساده تر بگویم، از پدر و مادرش حرف بزند. با خودت می گویی مادر یا پدر یعنی چه شکلی است؟ گاهی نقاشی شان می کنی. قاب می گیری و می گذاری بالای تختات در اتاق بزرگ پر از تخت پرورشگاه. با همان لحن کودکانه به تخت پایینی ات می گویی: «می توانم اینگونه تصور شان کنم و لبخند می زنی.»

کنارش

زندگی بعد از ترخیص، اولاش جذاب است

بیرون نکنیم، تا وقتی حامی ها به دیدن مان می آیند آدم های مؤدبی به نظر برسیم. روابط مان هیچ وقت بیشتر از این نبود. هر دوی مان به این ارتباط ماشینی راضی بودیم...» مسعود هنگام ترخیص ۷ میلیون تومان از بهزیستی می گیرد، ۴ میلیون تومان هم خودش با پول توجیبی های اش جمع کرده بوده، با این پول ها می تواند یک نیم طبقه در افسریه اجاره کند، خانه ای قدیمی که برای اجاره ۱۱ میلیون تومان پیش داده و در ماه ۳۰۰ هزار تومان هم اجاره می دهد. به گفته مسعود، اسباب و اثاثیه را هم که قرار بود از بهزیستی بگیرد خودش تهیه می کند. آن زمان حقوق مسعود ۳۵۰ هزار تومان بود، ۳۰۰ هزار تومان هزینه اجاره خانه و ۵۰ هزار تومان می ماند برای خورد و خوراک و همه چیزهایی که یک جوان ۲۳ ساله می تواند دلش بخواهد... مسعود حالا در یک صحنه کار می کند و تا همین سال گذشته دانشجوی رشته تربیت بدنی بود و حالا انصراف داده، چون شرایط و روحیه درس خواندن نداشت.

دلت نخواهد بعد از ظهر خوابی از دست ناراحت نمی شونی. اینکه وقتی می خواهی به دوستانت بیرون بروی، سر اولین پیچی که به بهزیستی می رسی، برای اینکه آنها نفهمند تو بچه بهزیستی هستی، راحت را کج نمی کنی و زنگ یک آپارتمان بی ربط را نمی زنی. اینکه تو کلید یک خانه را داری که درش را باز کنی و واردش شوی، اعتماد به نفس عجیبی را به تو می دهد که هیچ وقت دیگر تجربه اش نکرده بودم.» مسعود سال ۷۸ وقتی هفت ساله بود به بهزیستی آمد، برادر بزرگترش را هم به پرورشگاه سپرده بودند، حالا آن برادر ازدواج کرده. او می گوید: واضح است که برای ما بهزیستی و پرورشگاه جای خوب و هیجان انگیزی نیست. او تعریف می کند: «یک بچه هفت ساله، نیاز به محبت دارد، ما هیچ وقت مددکاری نداشتیم که او را پدر یا مادر صدا بزنیم. آنها همیشه خانم و آقای فلاتی بودند. آدم هایی که مراقبت از ما را به عهده داشتند تا یک وقت خرابکاری نکنیم، تا ظهر ها وقت خواب سرمان را از پتو

مسعود ۲۲ ساله است. چهار ساله که می شود، زندگی اش عوض می شود، مجبور ترخیص می شونی. این بار باید در یک خانواده کوچکتر مسئولیت های اجتماعی بر عهده بگیرند و تمرین کنند. به جای مدرسه، دانشگاه بروند و با جنس مخالف خود در تعامل باشند. این بار باید تا آخر عمر زندگی کردن در یک جامعه بزرگ را تمرین کنند. با آدم های جدید، با اخلاق های متنوع آشنا شوند و رفت و آمد کنند.

جوانی. مددکار برای شان به دنبال خانه می گردد. معمولاً دو یا سه نفره با هم ترخیص می شونی. این بار باید در یک خانواده کوچکتر مسئولیت های اجتماعی بر عهده بگیرند و تمرین کنند. به جای مدرسه، دانشگاه بروند و با جنس مخالف خود در تعامل باشند. این بار باید تا آخر عمر زندگی کردن در یک جامعه بزرگ را تمرین کنند. با آدم های جدید، با اخلاق های متنوع آشنا شوند و رفت و آمد کنند.

۱۸ سالگی پر غرور و رؤیایی!

راهنمایی و دبیرستان می گذرد. بزرگتر می شونی. شرایط هم سخت تر. در این مدت با کوچکترها اخت می شونی. مثل بزرگترها فرزندان داشتن. مادر بودن. پدر بودن. برادر یا خواهر بودن. یاد می گیری زندگی کنند؛ مسئولیت داشته باشند و تکیه گاه شوند و سرپناه. تمرین می کنند برای داشتن یک خانواده در آینده. می گویند ۱۸ سالگی سن عجیبی است. پر از شور و شوق. پر از غرور. پسر از آرزو و رؤیا. پر از بی تجربگی و



فریبا کریمی

روژنامه نگار

باید از ۱۸ سالگی تا آخر عمر زندگی کردن در یک جامعه بزرگ را تمرین کنند. با آدم های جدید، با اخلاق های متنوع آشنا شوند و رفت و آمد کنند

“

خانه های آماده سازی

معاون اجتماعی بهزیستی، یکی از مسائل مهم این سازمان را مسأله ترخیص کودکان از مراکز بهزیستی پس از ۱۸ سالگی بیان و تشریح کرد: «کودکان بهزیستی بعد از رسیدن به ۱۸ سالگی، ممکن است با مشکلات زیادی مواجه شوند؛ چرا که باید وارد جامعه شوند، در حالی که مادگی این مسأله را ندارند.» حبیب الله مسعودی فرید ادامه داد: «بر همین اساس در سال جاری مراکزى همانند پانسیون «خانه های آماده سازی» راه اندازی می شود که در هر کدام از این مراکز سه تا پنج نفر از افراد بالای ۱۸ سال بهزیستی زندگی خواهند کرد و می توانند تا ۲۵ سالگی در این خانه ها حضور داشته باشند و خود را برای زندگی مستقل آماده کنند.» وی در پاسخ به این سؤال که بهزیستی به چند خانه آماده سازی نیاز دارد؟ گفت: «سالانه ۶۰۰ کودک از مراکز ما ترخیص می شوند. اگر برای هر پنج کودک به یک مرکز نیاز داشته باشیم، بین ۱۰۰ تا ۱۲۰ خانه نیاز خواهیم داشت.»

می توانم فرهاد مجیدی را از نزدیک ببینم؟

شب ها جایی برای خوابیدن ندارم؛ اما راهی هم ندارم. باید سر بازی بروم که مرد شوم. انگار هنوز مرد نشدم... این همه رنج کشیدن برای مرد شدن ام کافی نبوده...» وقت رفتن از آرزوهای اش تعریف می کند. کت چرمی اش را برمی دارد و می گوید: «آرزو که زیاد دارم. مثلاً آرزو دارم فرهاد مجیدی را از نزدیک بی انصافی بود. من خودم انگار ۲۳ سال سر بازی کردم. حالا باز هم باید سر بازی بروم. باید برای سر بازی خانه ام را تحویل بدهم، بعد وقتی که پادگان می روم،

شب ها جایی برای خوابیدن ندارم؛ اما راهی هم ندارم. باید سر بازی بروم که مرد شوم. انگار هنوز مرد نشدم... این همه رنج کشیدن برای مرد شدن ام کافی نبوده...» وقت رفتن از آرزوهای اش تعریف می کند. کت چرمی اش را برمی دارد و می گوید: «آرزو که زیاد دارم. مثلاً آرزو دارم فرهاد مجیدی را از نزدیک بی انصافی بود. من خودم انگار ۲۳ سال سر بازی کردم. حالا باز هم باید سر بازی بروم. باید برای سر بازی خانه ام را تحویل بدهم، بعد وقتی که پادگان می روم،

مسعود می گوید: «من فوتبالیست خیلی خوبی هستم. یک فوتبالیست درجه یک که قرار بود در زمان دبیرستان در یکی از باشگاه های اصلی شروع به فوتبال بازی کردن کنم که نشد. چرا؟ چون پول نداشتم. الان اما اگر کار سر بازی ام جور شود، دلم می خواهد فوتبالیست شوم. می دانی؟ این سر بازی برای ما خیلی بی انصافی بود. من خودم انگار ۲۳ سال سر بازی کردم. حالا باز هم باید سر بازی بروم. باید برای سر بازی خانه ام را تحویل بدهم، بعد وقتی که پادگان می روم،